

## نکته‌هایی درباره‌ی نهضت جنگل (۲)

۶. دلیل و عامل‌های شکست، تفرقه، جدایی و کودتای جنگلی‌ها در درون تشکیلات جنگل موجود بود زیرا نهضتی که به وسیله‌ی هیات اتحاد اسلام و عوامل تقی‌زاده و سفارت‌خانه‌های آلمان و عثمانی به راه افتاد، دارای مرام‌نامه و شرایط عضویت نبود و هر کسی یک تفنگ سرپر و چماق و قداره‌ای داشت، می‌توانست خود را با گذاشتن مقداری ریش و موی بلند سر به شکل جنگلی درآورد و در پی باج‌گیری و سرچرانی شود. حتا این واقعیت از نظر تاریخ‌نویسانی مانند زنده‌یاد محمد گیلک دور نماند:

«غلامحسین نامی از مجاهدان زمان مشروطه که پیش‌تر جزو دسته‌ی میرزا و با مشروطه‌خواهان وارد تهران شد و بعد به رشت آمده و جوانی رشید بود با دسیسه و کمک حکومت و اهالی محلی (برای آن که جنگلی‌ها را بدنام کنند) به کمک چند نفر دزد و بد سابقه خود را "منگلی" نامیدند و در قریه‌ی پسیخان و اطراف که تا تولم آن قدرها فاصله نداشت بنای دزدی را گذاشت. این خبر به جنگلی‌ها رسید. چون عملیات این دسته ممکن بود، به حیثیت آنان لطمه وارد کند و آنها را در میان مردم ننگین سازد، بنابراین مصمم شدند منگلی‌ها را از بین ببرند. کوچک خان ده نفر از مجاهدان مسلح را انتخاب و شبانه به سر آنها ریختند و همه را گرفتار کردند. وقتی غلامحسین خان دستگیر و گرفتار شد ناچار به پای کوچک خان افتاد و با قرآنی که از بغل درآورد، قسم یاد کرد که نمی‌دانست میرزا در این حدود قیام کرده و اکنون حاضر است وارد این جمعیت شود و با کمال صمیمیت به آنها خدمت کند.

میرزا با حسن نظری که در تمام کارها داشته، کم‌تر مبتلا به سوءظن بود مشارالیه را با



همراهان پذیرفت و به چند نفر آن ها اسلحه داد تا آخر (۱)». کوردهای منجمده اروپا

از این گونه نقایص و سهل انگاری ها در نهضت جنگل وجود داشت. گیلک در موردهای فراوانی به این نقایص و کاستی ها و دسیسه های طرفداران در تاریخ جنگل به صراحت نوشته است که حتا نمونه ای از آن ها در کتاب سردار جنگل فخرایی مشاهده نمی شود. نمی توان گفت که فخرایی از آن نقایص و دسیسه ها بی خبر بود، بلکه برعکس خبر داشت و به عمد لاپوشانی کرد و کتاب سردار جنگل را تا حد یک مدح نامه ی میرزا کوچک تنزل و تقلیل داد و به جای تذکر چنین نقایصی می نویسد: داوطلبان عضویت جنگل باید علاوه بر نداشتن سوء شهرت، سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را به شهادت بطلبند چه توهم این که پای افراد بی شخصیت به داخل جنگل باز شود و پیش روی هایشان را با کارشکنی ها موقوف سازد زیاد بود (۲). این امر را می توان از این گونه دعاوی عاری از حقیقت در نوشته ی فخرایی فراوان است که به آن خواهیم رسید. اما در بدو کار معلوم می شود که به اجبار انسان های فرصت طلب و نان به نرخ روزخور و فاقد دست کم شرافت در نهضت جنگل وارد شده بودند، که حتا دزد و راهزن مسلح هم بودند. پیش از آن که، به حساب دزدی اموال و آذوقه و برنج و گاو و گوسفند مال باختگان منطقه ی پسیخان و تولمات از غلام حسین خان و دار و دسته اش رسیدگی شود، با یک قسم به قرآن وارد صف های مجاهدان جنگل می شدند و از دست جناب میرزا چند قبضه تفنگ دست خوش می گیرند. این گونه تاریخ نویسی موجب بدآموزی و القای شبهه هایی است که تا حالا هم ادامه دارد و میرزا تبدیل شده است به یک استوره ی ملی که هاله ای از قداست مذهبی هم به رویش کشیده شده است، تا جلوی هرگونه نقد و انتقادی از او و کل نهضت جنگل گرفته شود.

۷. اطرافیان میرزا شخصیت های معروفی بودند که آشکارا در پی غارت و جمع آوری غنیمت بودند، نمونه ی آن در جنگ ماکلوان به وقوع پیوست که زنده یاد گیلک به ذکر جزئیات آن پرداخته است، اما فخرایی از کنار قضیه رد شده و یادی از آن نکرده است. گیلک پس از شرح جزئیات جنگ ماکلوان با نیروی اعزامی قزاق و پس از شرح چگونگی

۲- سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، ۱۳۴۴.

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک.



سنگربندی مجاهدان و شیپخون آنها به نیروی قزاق‌های وثوق‌الدوله و حکومت تهران و شکست و فرار آنها می‌نویسد از طرف مجاهدان ۹ نفر کشته شده در عوض غنایم بسیار از جمله ۲۷۰ راس اسب و مقداری تفنگ و فشنگ و یا پونجه (بالاپوش زمستانی قزاق‌ها) نصیب آنان می‌شود. این جنگ که در ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۳۳ هجری قمری در قریه‌ی ماکلوان واقع شد و به‌تقریب ۹ ساعت طول کشید. سرانجام به شکست روس‌های تزاری و قوای دولتی خاتمه پذیرفت. مجاهدان شب را در همان محل ماندند، صبح روز بعد به طرف ماسوله روانه شدند در آسن پل (دو فرسخی ماسوله) میرزا آنان را جمع و این نطق مختصر را ایراد کرد: برادران عزیز! به حمداله نتیجه‌ی اتحاد و اتفاق را دیدید و فرشته‌ی پیروزی را مشاهده کردید. ما از هر جهت در تنگنا بودیم و مقدار مختصری تفنگ داشتیم. آنها اگر فرار می‌کردند، دنیای پهناور، آنان را می‌پذیرفت. ما اگر فرار می‌کردیم کشاورزان ساده‌لوح که برای رهایی آنان از چنگال ظلم و ستم از جان شسته و داخل در نبرد شده‌ایم به تحریک مالکان خود که با ما دشمن هستند ما را دست بسته تسلیم می‌کردند<sup>(۱)</sup>. خدا را شکر که چنین نشد. موضوعی که لازم است در این جا تذکر دهم و شاید بعضی از شماها آن را پیش‌بینی کرده و حدس زده باشید موضوع اسب‌های رهوار است که شما را مجذوب کرده و شاید بزرگ‌ترین دشمن همه‌ی ما محسوب شود. البته دشمن از این شکست خشمگین شده و به‌زودی قوای مهمی برای قلع و قمع ما اعزام خواهد کرد و در آن موقع ما که نمی‌توانیم با اسب با آنها روبه‌رو شده و جنگ کنیم، ناچار باید به جنگل‌ها پناهنده شویم. خود فکر کنید در چنین وقت اسب‌ها چقدر به ما صدمه خواهند زد و چه لطمه به کارها وارد خواهد شد اگر موافقت کنید، خوب است زودتر آنها را فروخته و پول آن را صرف تکمیل اسلحه و لوازم نبرد کنیم. این حرف که به خیر و صلاح عمومی بود، مورد قبول بعضی از سر دسته‌ها واقع نشد، زیرا نمی‌توانستند از اسب‌ها و به‌طور کلی از غنایم صرف نظر کنند. سرانجام بزرگان قوم هر قدر سعی کردند، که نفاق از میان برخیزد، ممکن نشد تا این

---

۱- این نطق میرزا می‌رساند که نهضت جنگل پیش از آماده‌سازی بستر در زمینه‌ی لازم و مناسب دست به

تفنگ برد و به قهر مسلحانه متوسل شد. ۷۶ و ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰



که عده‌ی مذکور علنی از رفقاً جدا شده روی کوه ماسوله در تپه‌ی معروف ملرزان به خانه‌ی بیلاقی حسن خان کیش دره‌ای [معین‌الرعیایا] رفته و در آنجا به‌طور رسمی سنگربندی کردند و حاضر به جنگ با رفقای خود یعنی میرزا کوچک خان شدند. میرزا ناچار شد دو نفر به ملرزان بفرستد: «در این موقع دشمن از سه طرف جنگلی‌ها را محاصره کرد و اوضاع بسیار سخت و خطر حتمی بود. سرانجام با مخالفان [دار و دسته‌ی معین‌الرعیایا] قول موافقت دادند و در ضمن متعهد شدند در بالای ماسوله گردنه‌ی معروف «اندره» را حفظ و از پیش آمدن قوای دشمن از طریق نام‌برده ممانعت به‌عمل آورند... جنگ شروع شد. دسته‌ای که حفاظت گردنه‌ی «اندره» را عهده‌دار شده بودند، بدون هیچ‌گونه مقاومتی سنگرهای خود را تخلیه و به طرف طارم فرار کردند... بعد از شکست که یکی از علت‌های آن نفاق داخلی بود جمعی از آن جمله معین‌الرعیایا و اسماعیل خان همشیره‌زاده‌ی کوچک خان تهر کرده به همدان نزد مهاجران رفتند<sup>(۱)</sup>.

زنده‌یاد حاجی احمد کسمایی نیز در خاطراتش به فرار معین‌الرعیایا می‌پردازد و می‌نویسد: «یک شب حسن خان معین‌الرعیایا که از همراهان ما بود، نمی‌دانم به چه دلیل گروهی از افراد تالشی و ماسوله و راهنمایان، در جنگل را همراه خود برداشته و از ما گریخته و با اطلاعاتی که از اردوی ما داشت، باعث آن شد که از هر جهت عرصه بر ما تنگ شود، به خصوص از جهت تهیه‌ی آذوقه. اگرچه کمیته‌ی جنگل راضی به برادرکشی نبود، اما ما مجبور شدیم که با حاکم رشت بجنگیم. جنگ‌هایی طولانی و با کمال تاسف خونین بود و سرانجام در پایان، پیروزی از آن ما شد. حسن خان معین‌الرعیایا، بعد از آن به کرمانشاه فرار کرد و جالب است که به کمیته‌ی ملی [دولت در مهاجرت] ملحق شد. از شرح واقعه‌ی جنگ ماکلوان و جنگ ماسوله به شرح تاریخ گیلک دو نکته استنتاج می‌شود. نخست آگاه‌نبودن دهقانان از هدف‌های نهضت جنگل، سپس ظاهرشدن روحیه‌ی غنیمت‌خواهی و چپاول‌گری در بعضی از سردسته‌های همراه میرزا از جمله حسن خان معین‌الرعیایا و اسماعیل خان جنگلی همشیره‌زاده‌ی میرزا.

۸. یکی از عامل‌های شکست نهضت، روحیات چپاول‌گری کسانی مانند معین‌الرعیایا

۱- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک، صفحه‌ی ۳۵ تا ۳۷.



بود که ستون فقرات نهضت جنگل را تشکیل می دادند. اما مساله‌ی مهمی که باید بر روی آن انگشت گذارد، و نقطه‌ی اصلی بی‌ریشگی و سست‌بنیادی نهضت جنگل را یادآوری کرد. همین بی‌خبری دهقانان گیلان از هدف‌های نهضت جنگل و نداشتن پایگاه مردمی و طبقاتی این نهضت بود که در میان کشاورزان کوه و دشت حرکت می‌کرد و به جنگ و گریز ادامه می‌داد و کشاورزان و دهقانان تماشاگر بودند. میرزا و همراهان نخستینش و بیش از همه هیات اتحاد اسلام باید تکلیف خود را با اصل سیستم ارباب - رعینی و مساله‌ی استثمار و رنج دهقانان که مساله‌ی روز و مبتلا به جماعت روستایی بود، روشن و مطرح می‌کرد، سپس اعلام موجودیت می‌کرد. نهضتی که در میان دهقانان و مزارع و روستاهای آنان کوس قدرت می‌زد، اما از رنج آن‌ها و به مساله‌ی بهره‌ی مالکانه‌ی آن‌ها بی‌توجه بود و حتا تعهدی هم بر عهده نمی‌گرفت، نمی‌توانست دوام و مداومت داشته باشد. به گفته‌ی یک انقلابی معروف، چریک در بین دهقانان باید مانند ماهی در داخل آب باشد و اگر آب و برکه و رودخانه‌ای که همان قدرت دهقانی است، بری خود فراهم نکند و توجه‌اش به کسانی مانند حاجی احمد کسمایی، حسین خان کرگان‌رودی و حسن خان کیش‌دره‌ای و یک عده سرکردگان روسای ایلات و عشایر و خان‌های شهری و روستایی باشد، نمی‌تواند پیروز شود. دهقان و زارع گرسنه که کمرش در زیر بار گران و طاقت‌فرسای خم شده است و در تلاش شبانه‌روزی خود برای تامین معاش خود و تقدیم بهره‌ی مالکانه و سیورسات و بیگاری به مالک و ارباب گرفتار است برای چه هدف و آمال و آرزویی و با چه تعلیم و آگاهی طبقاتی می‌تواند، دست به قیام بزند، آن‌هم قیام مسلحانه!

نمونه‌ی زیان‌بار اتحاد با خان‌های چپاولگر و گماردن آن‌ها به مقام‌های اداری و سیاسی، رفتار انوش خان کرگان‌رودی است که از طرف میرزا به حکومت لنگرود منصوب شده بود. گیلک می‌نویسد: «دکتر حشمت خبر داد، انوش خان کرگان‌رودی با دویست نفر از افراد خود که از جانب هیات اتحاد اسلام، حکومت لنگرود را داشت پس از شنیدن خبر شکست منجیل قوای ابواب جمعی خویش را برداشت و هر مقداری که می‌توانست برنج جمع‌آوری کرد (یعنی شهر را چاپید و قوت روزانه‌ی مردم را غارت کرد) از بندر چمخاله با چند فروند نوید (نوعی از قایق‌های بزرگ) به طرف کرگان‌رود



حرکت کرد (۱)»

در کتاب فخرایی از این حوادث تلخ و زیانبار خبری نیست. آنچه هست مدح و ثنای میرزا کوچک خان و لعنت و نفرین بر عدالت خواهان است. به هر حال این جنگ و گریزها با آمدن قوای انگلیس به رهبری ژنرال دنستروویل به همراهی قزاقان تابع روسیه تزاری و ضدانقلابی به فرماندهی ژنرال پیچراخوف و ژنرال باراتف و جنگ و گریز میرزا با آنها و در نتیجه قرارداد صلح و ترک مخاصمه و عبور قوای مشترک انگلیسی و روسیه تزاری و تامین خواربار و علوفه و علیق برای آن لشکر مهاجم انگلیس و تزاری که به قصد سرکوب انقلاب اکبر به قفقاز می رفتند، خاتمه پذیرفت.

۹. آنچه پیش از این جریان مهم است و باید بر آن تاکید شود، رویه و رفتار نهضت جنگل با مالکان بزرگ است. در میان مالکان بزرگ گیلان، حاجی محسن خان امین الدوله مالک لشت نشا، که نزدیک به ۴۲ پارچه آبادی داشت و منطقه‌ی حاصل خیزی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اعتراض‌های دهقانی در این ناحیه و مناطق هم جوارش به نام خشک بیجار که اهمیت فراوانی دارد. کشاورزان این منطقه به سلطه‌ی خان‌ها و تیولداران عمده به نام حاج محسن خان امین الدوله، ناصرالملک قره‌گوزلو در چوکام به شدت معترض بودند و هر زمان که زمینه مساعد بود، کار اختلاف و ندادن بهره‌ی مالکانه و سیورسات و بیگاری بالا می گرفت. از جمله، روزهایی که در منطقه‌ی کسما کار نهضت جنگل رو به توسعه بود، کشاورزان لشت نشا، علیه مالک بزرگ منطقه، محسن خان امین الدوله در اعتراض بودند و از پرداخت بهره‌ی مالکانه خودداری می کردند. محسن خان امین الدوله که شاهزاده فخرالدوله خواهر مظفرالدین شاه را به ظاهر در نکاح داشت و در باطن همه کاره‌ی خاندان امین الدوله، خانم فخرالدوله بود، به قصد سرکوب و تادیب دهقانان املاک و تیول خود و همچنین به منظور ابراز قدرت علیه جنگلی‌ها همراه حاجی میرزا محمدرضا ابوالمله با ۸۰ نفر مسلح و یکی دو نفر از شاگردانش وارد لشت نشا شدند. خبر این واقعه به میرزا و هیات اتحاد اسلام رسید، از طرفی تعدی کسان امین الدوله به خرده مالکان قریه‌ی لشت نشا، سابقه‌ی ممتد داشت.

۱- تاریخ گیلک، صفحه ۱۴۷.



مخالفان امین الدوله موضوع آمدن وی را به جنگل اطلاع دادند. جنگلی ها بعد از آمدن به لشت نشا و نزدیک شدن به قوای امین الدوله مطابق معمول خود، اذان صبح شروع به جنگ کردند... امین الدوله و کسانش چون محاصره شدند، بعد از اندک مقاومتی تسلیم شدند. دو نفر از قزاق ها کشته شدند. امین الدوله و حاجی میرزا محمدرضا و دو، سه نفر دیگر همه دستگیر شدند... اهالی، همین که از قضیه باخبر شدند، با فریاد زنده باد مجاهدان، تمام فضا را پر کردند و جمعیت، هلهله کنان هر دم به طرف افراد جنگل که در آن وقت هنوز موی سر و صورت خود را اصلاح نکرده بودند و در عین حال با تفنگ و قطارهای فشنگ وضعیت شگفت آوری داشتند... آنها را در آغوش گرفتند. در این وقت میرزا به میان جمعیت آمد و خطابه‌ی مختصری برای آنان ایراد کرد و مقاصد هیات اتحاد اسلام را بیان کرد و گفت مرام و نیت جنگلی ها با قوای خارجی و... کوتاه کردن دست ظالم از گریبان مظلوم است و طرفداری از حق و عدالت<sup>(۱)</sup>. در ضمن وعده داد به زودی به دعاوی ملکی آنان رسیدگی خواهد شد و خواهش کرد که متفرق شوند و امین الدوله را چند نفر هم به کسما رفتند<sup>(۲)</sup>.

روزنامه‌ی جنگل خبر دستگیری امین الدوله را چنین نوشت: اکنون امین الدوله را حاجی میرزا محمد و سایر همراهانش بدون گند و زنجیر و بدون میرغضبی و حتا دوستاق بان در نهایت استراحت به سر می‌برند و احوال و روحیه‌ی آنها از هر جهت رضایت بخش است. دنباله‌ی قضیه به آن جا می‌رسد که از طرفی کسان امین الدوله به ویر، خانمش فخرالدوله برای آن که شوهر خود را از دست جنگلی ها نجات دهد، به ظهیرالدوله متوسل شد. او چه می‌دانست که با میرزا سابقه‌ی دوستی دارد و این گره به دست او گشاده می‌شود. ظهیرالدوله از تهران به کسما آمد و حاجی محمدعلی آقا داوودزاده که از اقوام میرزا بود، موقع را مغتنم شمرد و خود را داخل این جریان کرد و به وساطت انداخت. از جمله قرار شد از امین الدوله شصت هزار تومان گرفته و از این

۱- در میان این همه کلی‌گویی، واژه‌ای از لغو و یا تعدیل بهره مالکانه و لغو سیورسات و تیول‌داری و بیگاری مطلبی به زبان نراند.

۲- تاریخ انقلاب جنگل، محمدعلی گیلک، صفحه ۵۷.



مبلغ سی هزار تومان نقدی تادیه و سی هزار تومان دیگر حواله پرداخت خطاب به مباشران و کدخدایان محلها شود، که از عواید اربابی وصول و ایصال شود. به این طریق امینالدوله از دست جنگلیها رهایی یافت و به تهران رفت. بعدها به پاس خدمتی که حاجی محمدعلی آقا داوودزاده برای او انجام داده بود، املاک لشتنشا به اجاره‌ی او واگذار شد.

اما، فخرایی همین واقعه را طور دیگری می‌نویسد: «از امینالدوله هفتاد هزار تومان وجه نقد گرفتند و مرخص و آزاد شد. عکسی که امینالدوله را با جمعیتی از اعضای جنگل دور میدان کسما در نهایت عزت و احترام به وی نشان می‌دهد، چاپ کرده است. این کار، یکی از شاهکارهای هیات اتحاد اسلام و میرزا کوچک خان بود که با اخذ مبلغ شصت یا هفتاد هزار تومان سر و ته قضیه را به هم می‌آوردند و دهقانان را به اسارت و قیود اربابی باقی می‌گذارند تا بعدها گریبان مظلوم را از ظالم رها کنند! جنبشی که باج‌گیری و بده و بستان محور کارش باشد، به هیچ وجه شایسته‌ی لقب انقلاب و قیام نیست تا چه رسد به آزادسازی کل کشور از سلطه‌ی بیگانگان. چنین کارهایی با کمال تأسف از دستگاه اجرایی اتحاد اسلام و میرزا کوچک خان فراوان دیده شده است که شرح آن موجب طولانی شدن بحث است.

در آن دوران، مالکان و اربابان بزرگ و سران عشایر و ایلات، سرسپرده به قدرت‌های استعماری به‌ویژه انگلیس و روسیه‌ی تزاری بودند و هدف‌های استعمارگران آلمانی هم در پوشش‌های حمایت از وطن پرستان ایرانی استتار شده بود. تا وقتی کمک‌های نیروی عثمانی و آلمان و اتریش به جنگل رسید، سیطره‌ی هیات اتحاد اسلام و میرزا بر گیلان و تا حدود مازندران و تالش برقرار بود، به محض رسیدن نیروهای انگلیسی به کوت‌العمار و بغداد و عقب‌نشینی سریع قوای عثمانی و آلمانی به داخل خاک عثمانی و انحلال دولت در مهاجرت و عقب‌نشینی نیروهای نظام‌السلطنه مافی و مهاجران به خاک عثمانی، تزلزل شدیدی در ارکان قدرت جنگل ایجاد شد. هنگامی که قوای دنستروویل به قفقاز رسید، حکومت کارگری - دهقانی شائومیان سقوط کرد، قتل عام کمیسرهای آذربایجان به وسیله‌ی قوای انگلیسی که در کراسنا و دسک بودند، دولت شائومیان دسته‌جمعی تیرباران شدند.



امپراتوری انگلستان به هدف‌های خود که همان رسیدن به نیروهای ضدانقلابی گارد سفید بود، رسید و دو نیروی انگلیسی و ژنرال دنیکن و کولچاک به طور مشترک علیه دولت نوبنیاد شوروی وارد جنگ شدند. در این شرایط که قشون انگلیسی و قزاقان روسی هم دست با آنها به فرماندهی ژنرال بیچراخف به راحتی از خط قزوین - بندر انزلی با حمایت قوای جنگل برابر قرارداد مصوبه بین جنگل و کلنل ماتیوس فرمانده خط مقدم نیروهای انگلیسی گذشتند. وثوق الدوله موقع را برای در فشار گذاشتن هیات اتحاد اسلام و میرزا کوچک خان مناسب دید. اما، پیش از حمله‌ی نظامی آیت‌اله شیرازی معروف به حاجی آقاشیرازی<sup>(۱)</sup> را که از شخصیت‌های روحانی و مشروطه‌خواه بود، به گیلان اعزام کرد که هیات اتحاد اسلام را به ترک مخاصمه و زمین گذاشتن اسلحه تشریح کند. اما از مذاکره نتیجه‌ای حاصل نشد و بلافاصله سپهدار اعظم رشتی (فتح‌اله اکبر) که وزیر کشور کابینه‌ی وثوق الدوله بود، ایلات گیلان را به حمله به قوای جنگل تجهیز کرد و در همین زمان ژنرال انگلیس و (ویکهم) رئیس اداره‌ی سیاسی کنسولگری انگلیس با هیات اتحاد اسلام و میرزا کوچک خان باب نامه‌نویسی را گشودند و در نتیجه موافقتی حاصل شد و آخرین اخطار انگلیسی‌ها را که به وسیله‌ی هواپیماهای انگلیسی به شهر رشت فروریخت، دریافت داشتند: به عموم کارکنان و لیدرهای هیات اتحاد اسلام اخطار و ابلاغ می‌شود، چون زمامداران دولت فخیمه‌ی انگلیس همیشه طالب استقرار امنیت و استحکام قوانین مملکت ایران و مایل به ترقی و تعالی آن هستند، بنابراین تصمیم گرفته‌اند که در تصفیه‌ی امور گیلان با دولت معزی الیه کمک و همراهی کنند. اینک به وسیله‌ی این اعلامیه به عموم لیدرها و زمامداران هیات اتحاد اسلام پیشنهاد می‌شود که باید پیش از غروب پنجشنبه دوم رجب مطابق ۱۳ برج حمل کنسولگری دولت فخیمه را از تسلیم خود به دولت ایران و اعلیحضرت شاهنشاه مطلع سازند... اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود به اعلیحضرت همایونی و دولت علیه ایران امتناع ورزند به همین ترتیب که این واژه‌های اخطاریه بر سرتان فرود می‌آیند که بمب و گلوله

---

۱- حاج آقا شیرازی که عنوان اجتهاد را به خود بسته بود، از کسانی بود که هم با مرتجعین ارتباط داشت و هم با آزادی‌خواهان به قول معروف هم در تعزیه‌ی امام حسین شرکت می‌کرد و هم در مجلس شام یزید حاضر می‌شد



نیز بر سر شما ریخته شود. با دیدن این واقعه و دیدن زنده ماندن قتلگاه آن بزرگواران  
همین اخطاریه را هم گیلک در کتابش آورده و علاوه بر آن شرحی از ملاقات متنفذین  
و ملاها با میرزا نقل به مضمون کرده است که جالب توجه است: همین فشارها موجب  
شد که نیمی از قدرت جنگل که در دست احمد کسمایی بود از همراهی با میرزا کنار  
بکشد. به این جهت حاجی احمد کسمایی با صلاح دید و تشویق حاجی بحر العلوم رفیع  
ملا و بزرگ مالک رشت به وسیله‌ی شیخ محمود کسمایی برادر حاجی احمد که هر دو  
نفر از طرفداران جدی و ثوق الدوله بودند برای حاج احمد امان نامه صادر و حاج احمد  
تسلیم شد. دیگر ماندن میرزا در جنگل فومنت امکان نداشت زیرا نفوذ حاج احمد در  
آن حدود زیاد بود. به تازگی ورثه‌ی حاج احمد کسمایی کتابی منتشر کرده‌اند که در آن یادداشت‌های  
حاج احمد کسمایی آمده است. مقدمه نویسنده و ورثه‌ی حاج احمد کسمایی سعی در  
غبارروبی از چهره‌ی شبه انقلابی دومین شخصیت نهضت جنگل کرده‌اند. خواندن این  
کتاب جالب است، اما گرهی از معمای جنگل که سعی دارد، خود را به صورت یک  
انقلابی معرفی کند، نمی‌گشاید، بلکه بر تردیدها و شبهه‌های آن واقعه‌ی تاریخی  
می‌افزاید و معلوم می‌کند که آن جنبش بر اصول و مبانی یک نهضت رهایی بخش و  
عدالت خواهانه قرار نداشت و بیشتر جنبه‌ی شعار داشته و به کمک‌های دولت‌های  
مخالف انگلیس و روسیه‌ی تزاری متکی بوده است و تغییری در مظالم سیستم بهره‌کشی  
دهقانی ایجاد نکرد، بلکه به رشد نهضت دهقانی صدمه هم زد.  
۱۰. تسلیم شدن حاج احمد کسمایی و ایل و تبارش به دولت و جدا شدن از هیات  
اتحاد اسلام و میرزا کوچک خان، محیط و منطقه‌ی کسما و گوراب زنبق و به طور کلی  
غرب گیلان را برای حضور میرزا و طرفدارانش، ناامن کرد و جنگلی‌ها تصمیم گرفتند در  
زیر بمباران هواپیماهای انگلیس و حمله و هجوم قزاقان ایرانی به فرماندهی ایوب خان  
میرپنج که از راه شفت و ماسوله به حرکت در آمده بودند، منطقه‌ی کسمای فومن را  
تخلیه و به شرق گیلان بروند. آن‌ها از پیوستن به طرفداران معدود دکتر حشمت در  
لاهیجان سودی نبردند و جنگ و گریز را در منطقه‌ی شرق لاهیجان و جواهر دشت،  
کاکوه، جواهر ده، گاوبن و قلعه گردن ادامه دادند. اما، از هر طرف راه را بر خود بسته



دیدند و افراد مسلح جنگلی دکتر حشمت و کردهای خالو قربان و میرزا هم خسته و مجروح و گرسنه بودند. شرح این سفر دور و دراز و پرتلفات در کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند، موجود است.

۱۱. تسلیم شدن دکتر حشمت و طرفدارانش وضع بی‌بنیادی و بی‌ریشگی جنبش جنگل را بیش‌تر معلوم و مشخص می‌کند. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت روستایی مناطق لاهیجان تا تنکابن، قلعه گردن، لنگرود، رودسر و حتا رشت نسبت به جریان جنگل بی‌اطلاع بودند. شرح تسلیم حقارت‌آمیز دکتر حشمت و رفتاری که قزاقان نسبت به او و همراهانش کرده‌اند، در کتاب خاطرات جنگل کوچک‌پور، گیلک و سردار جنگل نوشته شده است. بررسی این کتاب‌ها ثابت می‌کند که دهقانان منطقه نسبت به مطالبات اجتماعی دکتر حشمت و میرزا کوچک‌خان بی‌اعتنا و حداکثر تماشاچی بوده‌اند. شهر رشت و یا لاهیجان و اطراف روستاهای حشمت‌رود لاهیجان به حمایت دکتر حشمت کم‌ترین حرکتی نکردند، زیرا مردم محروم روستایی لاهیجان، تنکابن و رشت و حومه‌ی آن هیچ‌وجه اشتراکی با دکتر حشمت و میرزا کوچک و نهضتی به‌نام جنگل در خود احساس نمی‌کردند و آن رهبران تفنگ به دوش ایلیاتی نسبت به منافع و دردها و رنج‌های کشاورزان شمالی زارهای گیلان بی‌اعتنا بودند و ارتباط آنان حتا با کسبه و بازرگانان محلی هم بر مبنای باج‌گیری (عشریه) بود<sup>(۱)</sup>.

تاکنون نقدی در مورد خطاهای میرزا کوچک‌خان و به‌طور کلی نهضت جنگل به‌عمل نیامده است. آنچه نویسندگانی مانند ابراهیم فخرایی، مسیو یقگیان، شعاعیان و شاپور رواسانی نوشته‌اند، بیش از آن‌که در ماهیت و چند و چون آن نهضت بحث و مذاقه کنند به حمله و اعتراض و گاه مخالفت و معاندت با دولت نوبنیاد و انقلابی روسیه‌ی شوروی پرداخته‌اند و کار را به‌مداحی و استوره‌سازی از میرزا رسانده‌اند. این نویسندگان انتظار داشتند که دولت روسیه‌ی شوروی به کلی خود را متعهد به حفظ و حمایت از یک نهضت

---

۱- طرز رفتار و مواجهه روستاییان حوزه‌ی تنکابن به‌ویژه لاهیجان با دکتر حشمت که در صفحه‌ی ۲۱۴ تاریخ انقلاب جنگل گیلک توصیف شده است، به‌شدت رفت‌انگیز و عبرت‌آموز است و اهمیت و الزام ایجاد آگاهی سیاسی - طبقاتی را در مورد هر اقدام و قیام و نهضتی ثابت می‌کند.



و جماعتی کند که حتا اجازه‌ی تبلیغ علیه بهره‌کشی ارباب - رعیتی را به منزله‌ی مخالفت با اسلام و شعایر مذهبی می‌دانست و حاضر نبود، ذره‌ای از ثروت و مکتب و سرمایه‌ی مالکان بزرگ و خوانین و اربابان گیلانی به نفع دهقانان و زحمت‌کشان شهری تعدیل شود، در ادامه، حفظ همان اصول ارباب - رعیتی را بر اساس رای و نظر علمای هیات اتحاد اسلام واجب و قابل اجرا می‌دانست. مگر می‌شود که دهقانان تفنگ به دوش در جنگل‌ها و بیشه‌های مالاریاخیز گیلان و مازندران برای تحکیم سلطه‌ی هیات اتحاد اسلام و میرزا و خان‌ها متحد، بجنگند و کشته شوند و زن و بچه‌هایشان هم چنان در ستم سیستم ارباب - رعیتی بسوزند و بسازند و خان‌های اتحاد اسلام فرمانروایی کنند؟ نهضت جنگل خود را متعهد و مکلف به تغییر سیستم ظالمانه‌ی ارباب - رعیتی نمی‌دانست. حتا در زمینه‌ی اخراج قوای بیگانه از خطه‌ی گیلان همت و شجاعت و پشتکار لازم و شایسته را به خرج نداد و علاوه بر آن کمک‌های موثری در عبور بی‌خطر آن نیرو و حمله به روسیه‌ی انقلابی ایجاد کرد. میرزا و هیات اتحاد اسلام به هیچ عنوان نباید اجازه‌ی عبور به قوای ژنرال دنستروویل در گیلان و عزیمت آن‌ها را به قصد سرکوب و نابودی حکومت نوبنیاد انقلابی روسیه‌ی شوروی می‌دادند تا چه رسد به این‌که بر تامین امنیت در خط سر لشکریان انگلیسی متعهد به تامین علوفه، علیق، غذا و مایحتاج دیگر برای آن نیروی متجاوز شوند، با آنان به مذاکره بشینند و قرارداد امضا کنند. به قول زنده‌یاد گیلک: این معاهده مضرات زیادی برای جنگلی‌ها ایجاد کرد. یعنی نقشه‌ی محو آن‌ها که پیش‌تر طرح‌ریزی شده بود، با این معاهده صورت گرفت. انگلیسی‌ها در این موقع موفق شده بودند، وثوق‌الدوله را به ریاست وزراتی انتصاب و به دست او کارهایی در ایران از آن جمله محو جنگل و برطرف کردن این جمعیت انجام دهند.

علت اصلی سقوط دولت وثوق‌الدوله در نتیجه‌ی فرار نیروهای ژنرال دنستروویل و ژنرال چمپین از مقابل نیروهای مسلح دولت نوبنیاد شوروی بود. تحکیم قدرت دولت روسیه شوروی، قرارداد ۱۹۱۹ (ایران و انگلیس) را با شکست قطعی مواجه کرد و ایران از حلقه‌ی قیومیت انگلستان خارج شد و نجات یافت. دولت معتدل و وجیه‌المله مشیرالدوله که فاقد قدرت بود، روی کار آمد. اما، هدف‌های استعماری دولت بریتانیا به قوت خود باقی ماند. زنده‌یاد دکتر مصدق در این مورد طی نطق هیجان‌آمیز و



افشاکننده‌ای در مجلس شورای ملی اظهار داشت: «من از شما خواهش می‌کنم که عرایض مرا با کمال خیرخواهی تلقی بکنید، خیر از خیر مملکت نظری ندارم. قرارداد وثوق‌الدوله گذشت، اگر سیاست شوروی نبود، اگر قرارداد ۹۲۱ ایران و شوروی نبود، اگر آن رفتار شوروی نبود، بنده قسم می‌خورم قرارداد وثوق‌الدوله نقض نمی‌شد، یک سیاست دیگری آمد، قرارداد وثوق‌الدوله را نقض کرد. من همیشه با کابینه‌ی وثوق‌الدوله مخالف بودم<sup>(۱)</sup>». شکست نیروهای انگلیسی و فرار دنیکین ضدانقلابی معروف روسیه که مورد حمایت مالی و تسلیحاتی انگلیسی‌ها بود به جنوب روسیه و دریای خزر موجب تعقیب آن‌ها به وسیله‌ی نیروهای انقلابی و گارد سرخ شد و انزلی و غازیان از تصرنه نیروهای انگلیسی خارج شد و نیروهای شکست خورده‌ی انگلیسی همراه ژنرال دنیکین تا حدود قزوین عقب‌نشینی کردند. همراه این فراریان نظامی عده‌ای از ثروت‌مندان و افسران و درباریان امپراتوری تزار به ایران آمدند و در پناه انگلیسی‌ها قرار گرفتند و تعداد قابل توجهی در بعضی از شهرهای گیلان مخفیانه زندگی می‌کردند. پس از مدتی همه‌ی آن‌ها خود را به حوزه‌ی قدرت میرزا کوچک خان در جنگل‌های فومن و صومعه‌سرا رساندند، که به شرح آن خواهیم پرداخت.

۱۲. حضور نیروهای انقلابی و عدالت‌خواه ایرانی مقیم بادکوبه و قفقاز و اتحاد آن نیروها با میرزا کوچک خان موجب وحشت شدید دولت ایران و سرفرمانده‌ی نیروهای انگلیسی در ایران شد. اساس بزرگ مالکی و سیستم بهره‌کشی ظالمانه‌ی فئودالی وابسته، به شدت متزلزل شده بود. تمام وقت کابینه‌ی مشیرالدوله و احمدشاه و سفارت انگلستان و نیروهای انگلیسی مستقر در قزوین را به خود مشغول کرده بود و هدف عمده‌ی دولت تهران گسیختن و پاره کردن اتحاد میرزا کوچک خان با نیروهای انقلابی بود. در این راه از همه‌ی ترفندها و وعده‌های مالی و توسل به روحانیون استفاده کردند هرچند بیش‌ترین امکان انحلال نهضت در داخل جنبش جنگل و هیات اتحاد اسلام و شخص میرزا کوچک خان وجود داشت، و علاوه بر آن در یاران نخستین و قدیمی میرزا عامل‌های سرسپرده به دولت تهران و مشیرالدوله حضور داشتند که هر یک به نوبه‌ی

۱- نقل از کتاب سیاست موازنه منفی، جلد یک، نوشته کی استوان. (نطق‌های دکتر مصدق در مجلس چهارم)



خود دستمزد مزدوری و سرسپردگی خود را گرفتند و به مقام‌های عالی‌تری نظامی، قضایی، وکالت مجلس و ریاست دفتر دیوان عالی کشور رسیدند که اسم‌های مبارکشان در کتاب‌های تاریخ جنگل موجود است و شرح آن‌هم خواهد آمد.

۱۳. نخستین مانعی که در راه ترقی و اشاعه و گسترش فرهنگ انقلابی در دولت ائتلافی جنگل وجود داشت، قزاق‌خانه‌ی رشت بود. این قزاقان ایرانی بودند و به صورت ظاهر تابع حکومت جنگل بودند، اما قدرتی در برابر دولت مدعی انقلابی میرزا شدند. در تصرف ایالت گیلان و اعلام جمهوری شورایی اداره‌های دولتی به تصرف دولت جمهوری گیلان درآمد، اما بسیاری از مدیران کل آن اداره‌ها حاضر به همکاری با دولت شورایی جنگل نشدند و عده‌ای نیز صلاحیت همکاری با دولت جمهوری شورایی را نداشتند. در آن زمان محسن صدرالاشرف، رئیس کل عدلیه‌ی گیلان و مازندران بود و روابط صمیمانه‌ای با میرزا کوچک خان داشت. صدرالاشرف، مظهر ارتجاع و استبداد بعد از بمباران مجلس به وسیله‌ی محمدعلی شاه قاجار بود، که انقلابیون مشروطه و آزادیخواه ایرانی را در باغ‌شاه در غل و زنجیر کرده بودند، قاضی القضاة محکمه‌ی باغ‌شاه که بعدها به جلاد باغ‌شاه معروف شد و همه کاره‌ی محمدعلی شاه بود. چنین مرتجع‌ی درباره‌ی میرزا کوچک می‌نویسد: به واسطه‌ی طرفیت تیمور تاش با من، میرزا کوچک خان به من پیغام داد، روزی خواهد رسید که ما دوباره گیلان، بلکه ایران را متصرف شویم و به تو عقیده دارم، اگر روزی انقلاب شد تو از من مطمئن باش... موقع ورود بلشویک‌ها و میرزا به رشت با سایر ماموران دولت توقیف شدم، ولی میرزا که رئیس کمیته‌ی انقلاب احمر بود و به عنوان رئیس جمهوری دولت تشکیل داد به وسیله‌ی شیخ احمد سیگاری به من پیغام داد، توقیف شما به مصلحت شما و سایر ماموران بود، زیرا درباره‌ی شماها قصد سوء داشتند. این مطلب را نمی‌دانستم راست گفته و شواهدی بر صدق آن بود، باری بعد از مدتی حبس به ما اجازه‌ی حرکت به تهران دادند<sup>(۱)</sup>.

۱- خاطرات محسن صدرالاشرف، وحید، ۱۳۶۲، ص ۷.